جلسه 177- 1419

**دوشنبه - 02/12/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

استصحاب عدم نسخ احکام شرائع سابقه

بحث راجع به استصحاب عدم نسخ در احکام شرایع سابقه است.

برخی از احکام شرایع سابقه هست که احتمال بقاء آن در شریعت اسلام هست، ولی گفته می شود دلیل لفظی بر آن چون نداریم نیاز به استصحاب پیدا می کنیم.

مثالهائی برای استصحاب شرائع سابقه

مثال هایی زده اند برای این احکام:

یکی اینکه اگر کسی که یک چشم است، چشم شخص دیگری را کور بکند، مجنی علیه می خواهد قصاص بکند، خود مجنی علیه دو چشم داشت یک چشم او را این جانی کور کرد، ولی اگر بخواهد قصاص کند و یک چشم این جانی را کور کند چشم دیگرش کور خدادادی است نابینای مطلق می شود. آیا مجنی علیه همچنین حقی دارد یا ندارد؟

گفته شده که ما دلیل روشن نداریم باید به اطلاق آیه" العین بالعین" تمسک کنیم، که این هم مربوط به شرایع سابقه است، "من اجل ذلک کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین".

یا مثلا اینکه جعاله بر یک جعل مجهول المقدار صحیح است یا صحیح نیست دلیل لفظی نداریم. آیه شریفه می گوید که "ولمن جاء به حمل بعیر"، بار شتر جعل است که مقدارش مشخص نیست.

یا اینکه پدر دختر می تواند مهر ازدواج دخترش را یک عملی قرار بدهد که داماد انجام می دهد برای پدر این دختر، گفته اند اگر استصحاب عدم نسخ احکام شرایع سابقه را قائل بشویم در قضیه حضرت شعیب هست که "انی ارید ان انکحک احدی ابنتیّ هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج".

یا راجع به استمتاع از زوجه از غیر طریق متعارف، گفته می شود که می توانیم استصحاب کنیم حکم شرایع سابقه را که در قضیه حضرت لوط بیان شده که "هؤلاء بناتی هنّ اطهر لکم" که در روایت هست که حضرت لوط می دانست که قوم لوط اگر ازدواج با زن هم بکنند تمایلی به استمتاع طبیعی از زنان ندارند و می خواهند استمتاع غیر طبیعی انجام بدهند، پس جائز بود استمتاع غیر طبیعی. ما شک کنیم که در اسلام جائز هست یا جائز نیست بخواهیم استصحاب کنیم.

این احکام که در شرایع سابقه بوده بخواهیم با استصحاب ثابت کنیم که در حق ما هم باقی است.

دو اشکالی که در استصحاب احکام شریعت اسلامیه مطرح بود اینجا هم هست:

یکی اینکه این استصحاب در شبهه حکمیه است.

دیگر اینکه احراز بقاء موضوع نکردیم، چون ممکن است موضوع این احکام مثلا امت موسی باشد، امت عیسی باشد، مدرکین آن زمان قبل از بعث نبی اکرم باشند، من ادرک زمان قبل بعثة النبی فحکمه کذا، ما چطور این را استصحاب کنیم در حق خودمان که داخل در این موضوع نیستیم؟

تمسک به روایت "حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامة" برای رد احتمال نسخ

نسبت به احکام شریعت اسلامیه این دو اشکال مانع بود از جریان استصحاب، و لکن یک امتیازی در آن بحث داشتیم، به قول آقای خوئی استصحاب عدم نسخ جاری نمی شد، ولکن روایات صریحه ای داشتیم که می گفت حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة، ولذا در بحث استصحاب عدم نسخ احکام اسلام ولو بخاطر این دو اشکال ما نتوانستیم استصحاب عدم نسخ جاری کنیم، ولکن غیر از اطلاقات احکام دلیل خاص داشتیم بر عدم نسخ. اما در مورد شک در بقاء و نسخ احکام شرایع سابقه ما همچنین دلیل لفظی ای نداریم.

ما قبل از اینکه این بحث را دنبال کنیم یک حاشیه ای بزنیم بر این مطلب:

استاد: روایت نافی احتمال ضیق موضوع (مکلف) نیست

اینکه در بحث شک در نسخ در احکام شرایع سابقه ما دلیل لفظی بر عدم نسخ نداریم مطلب درستی است کما سیأتی توضیحه. اما اینکه در شک در نسخ احکام شریعت اسلام دلیل لفظی داریم بر عدم نسخ وآن دلیل لفظی این روایت هست که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة[[1]](#footnote-1)»، این قابل مناقشه است، چرا؟

برای اینکه اگر عنوان موضوع مثلا المکلف المدرک لزمان الحضور باشد که تجب علیه صلاة الجمعة، خب این حکم هنوز هم باقی است، اما روی موضوع خودش. هر کجا که موضوع طبیعی مکلف است بله ما به این خطاب تمسک می کنیم اماره داریم بر عدم نسخ، و این خطاب می گوید شریعت اسلام منسوخ نمی شود احکام او هم منسوخ نمی شوند، اما اگر احتمال ضیق عنوان موضوع را بدهیم از این دلیل لفظی نمی توانیم استفاده کنیم سعه عنوان موضوع را نسبت به مکلفین در زمان متأخر[[2]](#footnote-2).

ولذا به نظر ما در بحث نسخ در احکام شریعت اسلامیه هم تمسک به دلیل لفظی خاص برای عدم نسخ فی الجمله محل اشکال است در جائی که احتمال تضیق موضوع را می دهیم.

در مورد شک در نسخ در احکام شرایع سابقه ما به نظرمان واضح است که دلیل لفظی بر عدم نسخ نداریم، و این مطلب را بعدا بیشتر توضیح می دهیم.

ولذا این دو اشکال، یکی اینکه استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست، دوم ما احتمال تعدد موضوع را می دهیم، احتمال می دهیم موضوع حکم شریعت حضرت موسی عبارت باشد از امت موسی یعنی بنی اسرائیل یا مدرکین زمان قبل از بعثت پیامبر، ولذا نمی توانیم استصحاب کنیم.

اشکال: معروض حکم ذات مکلف است نه مکلف در زمان حضور

یک شبهه ای هم اینجا هست: شبهه این است که گفته می شود ولو ما احتمال می دهیم موضوع جعل عنوان خاص باشد، المکلف المدرک لما قبل بعثة النبی، اما ما بارها گفته ایم در استصحاب موضوع جعل مهم نیست معروض حکم مهم است، چه جور شما در الماء المتغیر نجس با اینکه موضوع جعل الماء المتغیر است ولی بعد از زوال تغیر می گوئید مهم معروض نجاست است، معروض نجاست ذات ماء است به نظر عرف، ولو در موضوع جعل الماء المتغیر لحاظ شده است. معروض حکم به نظر عرف ذات آب است، عرف می گوید این آب قبلا نجس بود، ولذا در استصحاب بقاء موضوع جعل معتبر نیست، بقاء معروض حکم به نظر عرف مهم است.

و برای تقویت این شبهه عرض می کنم: ما اتفاقا در بحث اینکه مثلا احتمال می دهیم نماز در روز واجب باشد، الصلاة فی النهار واجبة، یا غسل الجمعة قبل الزوال واجبة مثلا، گفتیم اشکال ندارد ما به نظر عرف که نگاه می کنیم معروض حکم ذات فعل است، ذات نماز قبلا که روز بود واجب بود، ولو شارع بگوید الصلاة قبل الزوال واجبة، اما عرف معروض وجوب را ذات نماز می بیند می گوید ذات نماز در گذشته که روز بود واجب بود استصحاب می گوید الان هم که شب شده است ذات نماز بگو واجب است. غسل جمعه قبل از زوال واجب بود بنا بر قول به وجوب آن یا مستحب بود بنا بر قول به استحباب آن، استصحاب می کنیم بعد از زوال هم غسل جمعه واجب یا مستحب است، ولو احتمال بدهیم موضوع جعل فعل مقید به زمان است، اما این مهم نیست.

گفته می شود که آقا در اینجا هم باید همین را بگوئیم، بله شاید موضوع جعل المکلف المدرک لما قبل بعثة النبی باشد، اما شما مگر استصحاب را به لحاظ موضوع جعل باید جاری کنید؟ می توایند به لحاظ معروض حکم عرفا وحدت موضوع را لحاظ کنید، بگوئید قبل از بعثت پیامبر بالغ عاقل ها بر آنها واجب بود یا مباح بود فلان فعل، قبل بعثة النبی که در موضوع جعل ممکن است قید مکلف باشد اما معروض حکم عرفا نیست، از حالات است، ظرف است برای معروض حکم بر این ذات مکلف، ولذا استصحاب می کنیم می گوئیم قبلا بر مکلف فلان حکم ثابت بود استصحاب می گوید هنوز هم بر مکلف این حکم ثابت است بعد بعثة النبی.

استاد: جریان استصحاب در مکلف متصف به این ظرف

اقول: این شبهه ناتمام است، برای اینکه ما قبول داریم می شود وصف مدرک زمان قبل از بعثت را که شارع در موضوع اخذ کرده است ما ذات موصوف را لحاظ کنیم، ولکن ذات موصوف را که لحاظ می کنیم باید بگوئیم مکلف در آن زمانی که متصف بود به اینکه این وصف را دارد این حکم را داشت، چه جور در ماء متغیر ما می گوئیم این آب آن زمانی که وصف تغیر را داشت نجس بود، درست است، شارع گفته الماء المتغیر نجس، اما ما این وصف تغیر را ظرف می گیریم می گوئیم این آب در آن حالی که وصف تغیر را داشت این آب نجس بود، بعدا بعد از زوال وصف تغیر احتمال می دهیم که هنوز هم این آب نجس باشد. در اینجا هم شما باید بگوئید مکلف در آن حالی که متصف بود به اینکه مدرک قبل از زمان بعثت است این حکم را داشت، بعد بگوئید بعد از زوالِ این وصفِ مدرک زمانِ قبل البعثة بودن از او شک می کنیم هنوز هم این حکم ثابت است یا ثابت نیست، استصحاب می کنیم. ولکن این به درد مکلفینی که زمان قبل از بعثت را درک نکرده اند و هیچ گاه نشده اند به این وصف حتی حدوثا، به درد آنها نمی خورد.

سؤال وجواب: فرض این است که شما باید حدوث این وصف را در نظر بگیرید، بگوئید مکلف در زمانی که متصف بود به مدرک زمان قبل البعثة بودن این حکم را داشت، استصحاب می گوید بعد از ارتفاع این وصف از او هم هنوز این حکم را دارد، اما چه ربطی دارد به آن مکلفی که اصلا حادث نشده است در حق او این وصف.

سؤال وجواب: قضیه حقیقیه است اما وقتی شما این وصف مدرک زمان قبل البعثة بودن را از موضوع جعل بردارید ببرید ظرف قرار بدهید برای عروض حکم، باید بگوئید مکلف در آن زمانی که این وصف را داشت این حکم را هم داشت، بعد می گوئید مکلف بعد از اینکه این وصف از او زائل شد باز این حکم را دارد. پس باید مکلفی باشد که زال عنه هذا الوصف نه آن مکلفی که لم یحدث فی حقه هذا الوصف ابدا[[3]](#footnote-3).

ولذا این دو اشکال، یعنی اشکال عدم احراز بقاء موضوع و اشکال اینکه استصحاب در شبهات حکمیه است که در بحث استصحاب عدم نسخ احکام اسلام مطرح بود در اینجا هم مطرح است، و این شبهه که می خواهد جواب بدهد از اشکال عدم وحدت موضوع، تمام نیست.

سؤال وجواب: بالاخره باید بگوئید مکلف در حالی که متصف به این وصف بود این حکم را داشت، آب در حالی که متصف بود به تغیر این حکم را داشت، چه ربطی دارد به آن آبی که اصلا متغیر نشد از اول؟ مکلف در حالی که حادث شد در حق او وصف مدرک بودن زمان سابق این حکم را داشت چه ربطی دارد نسبت به مکلفی که اصلا لم یحدث فی حقه هذا الوصف ابدا؟

اما دو اشکال مختص به استصحاب عدم نسخ احکام شرایع سابقه شده است:

مرحوم نائینی: لزوم احراز امضاء، واحتمال نسخ تمام احکام

یکی اشکال مرحوم نائینی است: ایشان فرموده است که اساسا احکام شرایع سابقه تا توسط نبی مکرم اسلام امضاء نشود مستمر نیست. باید اول امضاء بشود حکم شرایع سابقه توسط نبی اکرم، تا بعد بیائیم بگوئیم که این حکم در حق مسلمین هم هست. بقاء حکم شریعت سابقه محتاج به امضاء است، شما با استصحاب عدم نسخ بخواهید اثبات کنید امضاء را این اصل مثبت است.

بعد ایشان فرموده: هذا اذا لم نقل بنسخ جمیع احکام الشرایع السابقة، والا اگر بگوئیم مفاد ادله این است که شریعت اسلام ناسخ شریعت حضرت عیسی علیه السلام است، و اگر هم یک حکمی در اسلام مماثل حکم در شریعت حضرت عیسی است صرف تماثل و تشابه است، و الا شریعت اسلام ناسخ شریعت حضرت عیسی است طبق ظواهر ادله. اگر این را بگوئیم که کلا احکام شریعت حضرت عیسی الغاء شده است و از نو یک احکامی که چه بسا مشابه آن احکام قبلی است جعل شده است، دیگر نوبت به استصحاب عدم نسخ نمی رسد حتی اگر ما قائل به حجت اصل مثبت بشویم.

سؤال وجواب: طبعا محقق نائینی اختیار نمی کند این قول را، به صورت تردید ذکر می کند، می گوید اگر ما قائل بشویم که اسلام ناسخ شریعت حضرت عیسی است به جمیع احکام آن، ولو اسلام حکم مشابه شریعت حضرت عیسی جعل کند حکم جدید است، اینکه دیگر استصحاب بقاء ندارد.

ولی اگر این را هم نگوئیم، بگوئیم نخیر دلیل نداریم که جمیع احکام شریعت حضرت عیسی نسخ شده است توسط اسلام، باز بقاء هر حکمی نیاز به امضاء دارد، و با استصحاب عدم نسخ اثبات امضاء نمی شود[[4]](#footnote-4).

آقای خوئی: دلیل استصحاب امضاء است

آقای خوئی فرموده اند که: اما اینکه ما ادعا کنیم اسلام ناسخ جمیع احکام شریعت سابقه است، این دلیل ندارد. اما اینکه شما گفتید که اگر اسلام ناسخ جمیع احکام شریعت عیسی هم نباشد احتمال بقاء برخی از این احکام شریع عیسی را بدهیم، اما بقائش در اسلام نیاز به امضاء دارد. ما می گوئیم بله نیاز به امضاء دارد، ولی خود استصحاب متکفل امضاء است. حالا دلیل امضاء گاهی دلیل واقعی است مثل اینکه بگوید ما ثبت من حکم فی شریعة عیسی فهو ثابت فی شریعة الاسلام، و گاهی دلیل امضاء ظاهری است، لاتنقض الیقین بالشک[[5]](#footnote-5).

استاد: استصحاب مثبت امضاء نیست، ولی فرض بحث در مورد موضوع بودن طبیعی مکلف است

اقول: این اشکال آقای خوئی واقعا ناتمام است، چرا؟ برای اینکه یک وقت به مرحوم نائینی اینجور اشکال می کنید که امضاء نیاز ندارد، بلکه احتمال می دهیم خداوند حکمی را جعل کرده است بر عامه مکلفین در جمیع ازمنه، یحرم الزنا علی الناس، احتمال بقاء این حکم را می دهیم، اینکه دیگر نیاز به امضاء ندارد توسط پیامبر. خداوند اگر از ابتدا جعل کرده باشد بر مردم حرمت زنا را، خب این حکم مستمر است در اسلام، امضاء یعنی جعل حکم مماثل، و این خلف فرض است که شما گفتید احتمال بقاء برخی از احکام شرایع سابقه را می دهیم، اگر نیاز به امضاء دارد آیا یعنی نیاز به جعل حکم مماثل دارد؟ این خلف فرض است، فرض این است که ما احتمال می دهیم حکم خدا مستمر الی یوم القیامة جعل شده بود و توسط انبیاء گذشته ابلاغ شده بود.

این جواب را باید به مرحوم نائینی می دادند، نه اینکه بفرمایند استصحاب متکفل امضاء است، مرحوم نائینی آنوقت اشکال می کند به شما، می گوید استصحاب فرع بر امضاء است[[6]](#footnote-6)، چون احتمال می دهیم موضوع حکم شریعت حضرت عیسی قوم حضرت عیسی بودند یا قوم بنی اسرائیل بودند، این احتمال را می دهیم. اگر مرحوم نائینی این را می خواهد بگوید که احتمال می دهیم حضرت عیسی حکمی جعل کرد برای آنهایی که نبی بر آنها بود، و نبی ما که نیست حضرت عیسی، وباید توسط نبی اکرم امضاء بشود تا نسبت به ما وجوب اطاعت پیدا کند. خب اشکال مرحوم نائینی پیش می آید دیگر، خب مرحوم نائینی می گوید استصحاب متوقف است بر امضاء، آنوقت شما می گوئید خود استصحاب نتیجه اش امضاء است؟ معنا ندارد این حرف.

باید به مرحوم نائینی اشکال کنید که فرض کلام ما در جائی است که ما دلیل لفظی داریم که آن حکم شریعت حضرت عیسی روی طبیعی مکلف رفته بوده و حکم خدا بوده، نه حکم مجعول توسط حضرت عیسی که بگوئیم مولویت حضرت عیسی نسبت به ما ثابت نیست.

اگر ظاهر ادله این باشد که این حکم خدا بود "من اجل ذلک کتبنا" کتبنا دارد، حالا نگوئید علیهم، آن علیهم که یعنی بنی اسرائیل آن اشکال قبلی یعنی اشکال عدم احراز بقاء موضوع است، از آن اشکال فعلا صرف نظر کردیم، نه، فرض کنید ظاهر خطاب این است که خدا بر ناس این حکم را جعل کرد، یحرم علی الناس الزنا و البغی، خب حالا اطلاق اگر نداشت این حکم که ما به اطلاقش اثبات کنیم استمرار آن را، استصحاب می کنیم بقاء این حکم را.

امضاء جعل حکم مماثل است ومانع استصحاب شخص حکم سابق است

عنوان امضاء که مهم نیست، اصلا امضاء یعنی جعل حکم مماثل، اگر بحث جعل حکم مماثل پیش بیاید که نمی شود استصحاب کرد بقاء شخص حکم سابق را. این اشکال به محقق نائینی وارد است.

بله! اگر مرحوم نائینی می خواهد بگوید من اشکالم در آن احکامی است که حضرت عیسی جعل کرده برای مردم، و حضرت عیسی جعلش به درد امت خودش می خورد و مولویتی نسبت به ما ندارد، و باید پیامبر امضاء و تأیید کند جعل های حضرت عیسی را. بله این اشکال وارد است ولی خلف فرض است، بحث ما در عدم نسخ احکام الهی است که در شرایع سابقه بیان شده است.

ولذا این اشکال وارد نیست.

سؤال وجواب: فرض این است که قرآن به نحو قضیه حقیقیه بیان کرد که ما در تورات اینجور نوشتیم، نوشتیم که یحرم الزنا. و الا اشکال قبلی پیش می آید که احراز موضوع نشده است. فرض این است اگر آن اشکال را صرف نظر کنیم این اشکال مرحوم نائینی جواب داده می شود.

اما اینکه ایشان گفتند اگر احتمال بدهیم که کل شریعت حضرت عیسی نسخ شده بجمیع احکامها، ولو حکم مماثلی در اسلام با آن باشد می شود حکم جدید و استصحاب معنا ندارد.

دلیل بر عدم نسخ شرائع

می گوئیم بله اگر دلیل قائم بشود بر نسخ جمیع احکام حضرت عیسی، بله دیگر استصحاب عدم نسخ جاری نمی شود، ولی ما هیچ دلیلی بر این مطلب نداریم. بلکه دلیل برخلاف داریم، چرا؟

برای اینکه قرآن می فرماید: "مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه"، مصدقا لما بین یدیه من الکتاب، دلیل نداریم بر اینکه اسلام ناسخ جمیع احکام شرایع سابقه است. و اساسا عقلائی نیست که حرمت زنا را که شما می خواهید جعل کنید بگوئید آن حرمت زنای در زمان حضرت عیسی ملغی، یک حرمت زنای جدید جعل می کنیم، این کار لغو است، خب همان حرمت زنای در شریعت عیسی را که خدا جعل کرده باقی بماند دیگر، اینکه او الغاء شود و حکم جدید جعل بشود مشابه آن، این اصلا لغو است و دلیلی هم بر آن نداریم.

و اما اینکه بعضی ها استدلال کرده اند بر اینکه شرایع سابقه بجمیع احکامها نسخ شده توسط اسلام، از جمله آقای حکیم در کتاب المحکم طرفدار این نظریه است، استدلال شده است به برخی از آیات و برخی از روایات، آیه ای که بعضی استدلال می کنند این آیه است که "لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا" یا اینکه "لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه"[[7]](#footnote-7).

می گوئیم این چه دلالتی می کند بر اینکه کل احکام شرایع سابقه نسخ شده است؟ بله پیغمبر یک شریعتی داشت غیر از شریعت حضرت عیسی، اما می تواند رابطه اش عموم من وجه باشد، شریعت حضرت عیسی قوامش به ایمان به نبوت آن حضرت بود و یک احکامی بود، شریعت اسلام قوامش به ایمان به نوبت پیامبر است که نسبتش با آن احکام حضرت عیسی عموم من وجه است، صدق می کند لکل جعلنا شرعة و منهاجا و لکل امة جعلنا منسکا هو ناسکوه.

سؤال وجواب: اتفاقا قرآن به پیغمبر می گوید و ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا، ابتع ملة ابراهیم، چه جور ما بگوئیم اسلام تمام احکام شرایع سابقه را نسخ کرده است.

پس ما هیچ آیه ای نداریم که دلالت کند بر نسخ جمیع احکام شرایع سابقه.

در کتاب المحکم به برخی از روایات استدلال کرده است که آنها را هم بررسی می کنیم. و اشکال دوم هم علم اجمالی به نسخ بعضی از احکام شرایع سابقه است که جوابش می آید.

والحمد لله رب العالمین.

1. - الكافي ج1ص58: علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن حريز عن زرارة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام- عن الحلال و الحرام فقال حلال محمد حلال أبدا إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبدا إلى يوم القيامة لا يكون غيره و لا يجي‏ء غيره و قال قال علي عليه السلام ما أحد ابتدع بدعة إلا ترك بها سنة. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ظاهر روایت ابدی بودن تمام احکام دین اسلام است، وهر گونه اختصاص احکام را به زمان خاص رد میکند، چه این اختصاص از ناحیه تخصیص حکم باشد وچه از ناحیه تخصیص موضوع به مکلفین زمان خاص، البته این روایت مثل هر عام دیگری قابل تخصیص است، ولی قانونی که است که عند الشک نافی تخصیص است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - گویا استاد در انحلال به حسب موضوع وانحلال به حسب متعلق، تفکیک میکنند که در انحلال به حسب متعلق، وحدت ذات جعل برای استصحاب کافی است، ولی انحلال به حسب موضوع مانع جریان استصحاب است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - أجود التقريرات، ج‏2، ص: 415، طبق توضیح استاد اشکال محقق نائینی دو مطلب است یکی این که باید احراز شود حکم برای امت حضرت عیسی نبوده است وبرای امت مرحومه هم امضاء شده است، واستصحاب توانائی اثبات این را ندارد [↑](#footnote-ref-4)
5. - مصباح الاصول ج3ص150 [↑](#footnote-ref-5)
6. - این تعبیر تسامحی است، به نظر مرحوم نائینی استصحاب برای اثبات امضاء مثبت است، نه این که دوری باشد. [↑](#footnote-ref-6)
7. - المحکم فی اصول الفقه ج5ص300 [↑](#footnote-ref-7)